

می‌خواندند و به چیز دیگری جز اینها توجه نداشتند. شلوغی خیابان مانع می‌شد صدای سخنرانان - که از بلندگوهای پر قدرت پخش می‌شد. درست شنیده شود چند تا از دانش‌آموز گفتند آنها را آورده‌اند. بیشتر آنها راهپیمایی آن روز را سفری به تاریخ می‌دانستند تا حرکتی اعتراضی.

نظام، دانش‌آموزی ۱۶ ساله می‌گوید: "اعتراض کنیم؟ چرا؟ از مدرسه که راحت شدیم. به مرکز شهر هم که مفت و مجانی آمده‌ایم. دوستانمان هم که هستند. مجبور نیستم بروم خانه و کار کنم یا تکلیف مدرسه‌ام را انجام بدهم." بعضی بچه‌ها نوار سرخی به پیشانی بسته بودند که روی آن نوشته شده بود الله‌اکبر. بسیجی‌ها در جریان جنگ عراق با ایران چنان پیشانی‌بندی داشتند. اما بیشتر دانش‌آموزان، پیراهن‌های آستین کوتاه با نقش تیم‌های امریکایی را به تن داشتند و تصویر لئوناردو دوکاپریو، هنرپیشه فیلم تایتانیک بر پیراهن یکی از پسرها به چشم می‌خورد.

از چند پسر جوان - و تا یادم نرفته بگویم که در تظاهرات روز دوم اکثریت با مردها و پسرها بود - نظرشان راجع به امریکا، بت‌های ورزشی و فرهنگی و چشم انداز رابطه با امریکا پرسیدم. اکثرشان به امریکا ابراز علاقه می‌کردند. و بعضی با هیجان، خاصه گروه‌های موسیقی، و بازی‌های CD رام که من اسمشان را هم نشنیده بودم. حتی یک نفر را پیدا نکردم که بگوید اگر بتواند بازی‌های ورزشی یا فیلم‌های امریکایی را - حتی بر صفحه تلویزیون - ببیند حاضر باشد برای راهپیمایی جلو سفارت بماند یا بیاید.

هادی نوجوان ۱۵ ساله راهش را از میان بچه‌ها باز کرده بود تا از من بخواهد کمکش کنم ویزای کار یا تحصیل در امریکا را بگیرد و چند نفری از دوروبری‌ها هم با او در این باره هم‌آواز شدند. آن روز صبح تا ظهر جمعیت مدام در رفت و آمد بود، بی‌نظم و بی‌توجه به سخنرانان و مراسم. نوجوان‌ها بیقرار می‌شدند توجهی نداشتند و صدای سخنران هم درست شنیده نمی‌شد. بعد دانش‌آموزان به اتوبوس‌هایشان هجوم بردند و پوسترهای کوچک و سایر چیزهای مربوط به مراسم را که به رسم یادبود دریافت کرده بودند پشت

سرشان بر جای نهادند. جو مراسم در پایان چندان برنامه‌ریزی شده نبود. در تظاهرات یاد شده نمونه‌های ایران در مرحله حساس کنونی یعنی شکاف سیاسی وسیع در داخل، گزینه‌های خشن در سیاست خارجی، و تصمیم‌های شاق پیش رو به چشم می‌خورد و همه اینها را نگرانی‌ها و هراس‌ها شکل می‌دادند. همین کار هم نقش جوانان ایران را به عنوان شاخصه‌های جاذبه انقلاب و عاملان تحول نشان می‌داد.

جالب اینجاست که تظاهرات دو جناح رقیب با یک دور کامل، ایران را در همان جایی قرار می‌داد که ۲۰ سال پیش بود. نسل پیش هم در یک مقطع حساس دیگر در مورد روند آینده انقلاب و نقش امریکا بحث می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ آنچه موجب تسخیر سفارت امریکا شد مسأله داخلی بود. و اینکه دولت آینده چگونه باشد و اهرم‌های قدرت را چه کسی یا کسانی در دست بگیرند. "قدرت" واژه محوری بود. مثل هر انقلابی، مبارزه بخش اعظم دو دهه اول برای کسب قدرت را نخبگان انقلابی جدید علیه قدرت‌گیری واقعی مردم به پیش می‌برد.

به دنبال بازگشت پر آوازه آیت‌اله خمینی از پاریس به ایران، بحث‌های پر حرارتی میان گروه‌های از هم جدا شده‌ای که همگی در کنار هم علیه شاه راهپیمایی و مبارزه کرده بودند در گرفت، ماه‌ها این درگیری‌ها ادامه یافت. بر سر قانون اساسی جدید در پاییز سال ۱۹۷۹ برخوردها بسیار شدید بود. فن سالارهای طرفدار جدایی سیاست از دین که در نخستین دولت انقلاب حضور داشتند نمی‌خواستند روحانیان در موضع برتر باشند. اما روحانیان تندرو از آن بیم داشتند که یک رهبر مقتدر غیر دینی راه را برای استقرار یک سلسله جدید حکومتی هموار سازد، امری که در زمان رضا شاه اتفاق افتاد. روشنفکران دینی می‌خواستند دین تنها یکی از عناصر راهنمای دولت باشد. اما اسلامگرای متعصب می‌خواستند شریعت، تنها قانون حاکم بر ایران بشود. اقلیت‌های قومی خواهان نوعی خودمختاری سیاسی و اقتصادی بودند که در قانون اساسی ملحوظ شود. سوسیالیست‌ها به نمایندگی توده‌ها خواهان دولت

متمرکز و مقررات اکیداً اقتصادی بودند.

این دسته‌بندی‌ها موجب شد ۶۲ پیش‌نویس قانون اساسی و بیش از هزار پیشنهاد قانون اساسی در جامعه ایران مطرح گردد. (۶)

تصویب ولایت فقیه در آخرین متن پیش‌نویس قانون اساسی حتی میان دولتیان و پاره‌ای روحانیان واکنش‌های تنیدی را به دنبال آورد. در اکتبر سال ۱۹۷۹ مهندس بازرگان نخست‌وزیر و تحصیل کرده فرانسه که در زمان مصدق از رهبران جنبش ملی بود در مورد "دیکتاتوری آخوندی" هشدار داد. (۷) ایرانیان برای رأی به همه‌پرسی قانون اساسی در بهار سال ۱۳۵۸ آماده می‌شدند و همزمان بحث و جدل‌ها پیرامون قانون اساسی ادامه داشت.

درگیری سیاستمداران، توده‌های مردم را خسته و در مورد انقلاب محتاط‌تر کرد. روند حوادث با آنچه که فکر می‌کردند جور در نمی‌آمد. محاکمه‌های فوری، تصفیه‌های سیاسی، و اعدام‌ها، عامه مردم را به هراس انداخت. در پی ملی شدن بانک‌های خصوصی، شرکت‌های بیمه و صنایع بزرگ، اقتصاد را کد شد. ده‌ها انتشاراتی بسته شد. انتقاد از انقلاب محدود شد و انتقاد از انقلابی‌ها، اسلام یا انقلاب مجازات زندان داشت. آزادی‌های به دست آمده ناپدید شد. شور و شوق ملی هم بخار شد و به هوارفت. انقلاب به دردسر افتاده بود.

رشته رویدادهایی همزمان، نظرها را به سمت دیگری جلب کرد. شاه برای درمان سرطان خون وارد امریکا شد. این هراس را در ایران به وجود آورد که واشنگتن مثل ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قصد کودتا و بازگرداندن شاه را دارد.

در اواخر اکتبر حدود ۸۰ دانشجو در نقطه‌ای در شمال تهران گرد آمدند تا نحوه واکنش به این رویداد را بررسی کنند. از اقدام واشنگتن در پذیرفتن شاه به امریکا خشمناک بودند. گرایش‌های سیاسی در داخل هم زنگ خطر را برای آنها به صدا در آورده بود. در پی بحثی داغ تصمیم گرفتند جلو سفارت امریکا در تهران بنشینند و اعتراض خود را بدین شکل نشان بدهند. روز ۴ نوامبر سالروز تبعید آیت‌اله خمینی را برای این اقدام برگزیدند.

در طرح اولیه دانشجویان، هدف‌ها محدود بود. یک حرکت آرام و صلح‌جویانه بود نه تسخیر سفارت. قصد داشتند ۳ تا ۵ روز جلو سفارت بمانند. (۸)

اشغال سفارت در ۴ نوامبر در واقع دومین اقدام در این زمینه بود در ۱۴ فوریه در پی بازگشت آیت‌اله خمینی، هم متعصبان اسلامگر و هم چپگراها تفنگ بر دوش وارد محوطه سفارت شدند و چون تنها ۱۳ تفنگدار دریایی آمریکا از سفارتخانه محافظت می‌کرد، همگی تسلیم شدند. اما تسخیر چند ساعتی بیش طول نکشید. ابراهیم یزدی که تازه از هوستون آمریکا برگشته و کارت سبز شهروندی آمریکا را داشت و در نخستین دولت انقلاب (کابینه موقت) وزیر امور خارجه بود عده‌ای از دانشجویان و گروه‌های مستقر در دانشگاه تهران را وادار کرد به سفارتخانه بروند و اشغال‌کنندگان را از آنجا خارج سازند. در آن هنگام گروه‌های رقیب برای کنترل اوضاع فعالیت می‌کردند. آیت‌اله خمینی هیأتی از روحانیان را به سفارتخانه فرستاد تا از عملی که "برخلاف میل او" صورت گرفته عذرخواهی کنند و همه کارکنان سفارت را بدون آسیب آزاد سازند. طی ۹ ماه بعد از این رویداد هم ایران هنوز به آمریکا نفت می‌فروخت و تجهیزات نظامی از آن کشور می‌خرید. هنوز اساس تفاهم دیرین ایران و آمریکا به قوت خود باقی بود.

اصغرزاده درباره مورد دوم می‌گوید: "بنا نبود سفارتخانه را تسخیر کنیم. فقط می‌خواستیم اعتراض کرده باشیم. فکر نمی‌کردیم اینقدر به درازا بکشد." (۹) "ما انتظار داشتیم جوانان آمریکایی همان‌طور که در جنگ ویتنام مقابل دولت خود ایستادند از ما حمایت کنند. ما موضوع را با آمریکا به عنوان یک کشور مطرح کردیم و می‌خواستیم بگوییم در رابطه با رفتار آمریکا با ایران، مشکل داریم. انتظار داشتیم آمریکایی‌ها این را درک کنند. اما چنین نشد."

البته واکنش آیت‌اله خمینی به دور از انتظار آمریکایی‌ها بود خاصه اینکه در دور اول اشغال سفارت، عذرخواهی کرده بود. اصغرزاده می‌گوید: "رهبر انقلاب برایمان آرزوی موفقیت کرد." چند تا از گروه‌گان‌ها هم به یاد می‌آورند

که از شنیدن خبر رادیو ایران حیرت زده شده بودند. (۱۰)

مداخله حمایت‌گرانه امام، اعتراض محدود دانشجویان را به یک بحران گسترده بین‌المللی تبدیل کرد. محاسبه‌ها روشن بود. همه‌پرسی قانون اساسی نزدیک می‌شد. امام فرصتی یافته بود. تسخیر سفارتخانه یک محرک شد که بن‌بست سیاسی موجود را بشکند. مهدی بازرگان نخست‌وزیر که از این اقدام به خشم آمده بود استعفا کرد و کنترل شورای انقلاب به دست روحانیان افتاد. شور و تعصبی که هنگام بازگشت امام به ایران پدید آمده بود دیگر بار در تظاهرات مقابل سفارت آمریکا زنده شد. صرف نظر از همه مشکلاتشان، ایرانیان بار دیگر فکر می‌کردند دست بالا را دارند و در برابر یک "متجاوز" ایستاده‌اند. حق با آیت‌اله خمینی بود که تسخیر سفارتخانه را انقلاب دوم نامید.

انقلاب اسلامی که بر امواج ناسیونالیسم قوی سه هزار ساله سوار بود بار دیگر به تحرک افتاد. ۴ هفته بعد همه‌پرسی درباره قانون اساسی بود. درست روز بعد از عاشورا، و این تاریخ هم به عمد انتخاب شده بود. حرکت جدید تسخیر سفارتخانه، تقارن با عاشورا و اوج احساسات مذهبی موجب شد ۹۹ درصد رأی دهندگان به قانون اساسی رأی مثبت بدهند. تندروها، انقلابی‌ها و متعصب‌های دینی برنده شدند.

تسخیر سفارت آمریکا تنها رویدادی نبود که شور و هیجان عمومی را زنده کرد و به خصوص، جوانان فعال، یعنی ابزارهای بقای انقلاب را وارد صحنه کرد. رژیم از حمله نیروهای عراقی به مرزهای باختری ایران در سال ۱۹۸۰ به بهترین وجه بهره‌گرفت و سود برد. ناسیونالیسم، روحیه عمومی را بالا برد این بار توجه مردم به مدت ۸ سال جلب جنگ شد و به یاری میلیون‌ها جوان و از جمله داوطلبان بسیجی، روحانیت حاکم پایه‌های قدرتش را محکم کرد.

انگیزه فتوای قتل سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی در سال ۱۹۸۹ هم همین بود فتوایی که ده ماه پس از انتشار کتاب و در پی اعتراض مسلمانان در هند، پاکستان و اروپا صادر شد. جنگ تمام شده بود و رژیم توان

برآوردن انتظارات مردم را نداشت و این امر توجه‌ها را به سمت دیگری جلب کرد.

دو دهه پس از انقلاب، جوانان بار دیگر شاخصه‌ای برای مردم ایران ارائه کردند. منتها این بار به جای آنکه جوانان، ابزارهای اولیه بقای انقلاب بشوند عامل عمده فشار برای تحول و دگرگونی شدند. توجه مردم به هدف‌های اولیه انقلاب جذب شد یعنی نبرد میان قدرتمندان و کسانی که خواهان کسب قدرت بودند.

علیرضا طاهری دانشجوی مهندسی دانشگاه تهران و از رهبران دفتر تحکیم وحدت، گروهی که تظاهرات اول را مقابل سفارت امریکا سازمان داد، می‌گوید: "انقلاب، مشکلاتی داشته است. اولویت ده سال آینده ما اصلاح نظام از درون و ایجاد تحولات سیاسی و فرهنگی است." او که در دفتر جنبش دانشجویی در یکی از پس‌کوچه‌های مرکز تهران با من صحبت می‌کرد در پاسخ این پرسش که "چه نوع اصلاحی،" می‌گوید: "آزادی، عدالت و دین، سه هدف جنبش ما هستند. دموکراسی در بالای فهرست است. ما خواهان فضای آرامی برای گفتگو هستیم. کشوری آزاد، مستقل، همراه با شرافت، دفاع از همه انسان‌ها و گفتگو. ما خواهان اجرای همه جانبه قانون اساسی هستیم به خصوص بخش‌های به فراموش سپرده شده‌اش یعنی قوانین حاکم بر حمایت از جامعه درونی." در ادامه می‌گوید: "در رابطه با دموکراسی مشکلاتی داشته‌ایم، اما با انتخاب محمد خاتمی امیدواریم آزادی سرانجام تحقق پیدا کند. ما می‌خواهیم همه کسان و حزب‌های سیاسی که قانون اساسی را پذیرفته‌اند در فعالیت‌های دولتی مشارکت داشته باشند و نقشی بر عهده بگیرند."

این جنبش دانشجویی که مدعی است نمایندگی ۵۰ هزار دانشجو در سراسر ایران را بر عهده دارد، خود را مدل دموکراسی ایران می‌داند. ۶ دختر و پسر از دانشگاه‌های مختلف در رأس رهبری جنبش‌اند و مدت تصدی هر کدام یک سال است. هر کدام می‌تواند دو دوره دیگر هم انتخاب شود و نه بیشتر.

طاهری با تأکید می‌گوید: "دوره تصدی رهبری را محدود کرده‌ایم. هر سال رهبران جدیدی داریم و بنابراین نفوذ هیچ فردی پایدار نمی‌ماند و دانشجویان به تناسب زمانه‌شان تصمیم‌گیری می‌کنند." در مورد موانع سر راهشان می‌پرسیم. پاسخ می‌دهد: "محافظه‌کاران مخالف دموکراسی کامل بوده‌اند." تأکید دانشجویان بر دموکراسی بازتاب جابه‌جایی عمیقی است در مسأله دیرینه "مرغ اول بود یا تخم مرغ." امری که در قرن بیستم همه مباحث ایدئولوژیکی را تعیین کرده و منحصر به ایران هم نبوده است. بهترین راه رسیدن به قدرت چیست؟ کدام هدف باید در اولویت باشد؟ آزادی سیاسی دموکراسی، یا برابری اقتصادی سوسیالیسم؟

گرچه اسلام قویاً از مالکیت فردی حمایت می‌کند اما انقلاب در آغاز از عدالت اجتماعی به نفع فقرا و محرومان حمایت کرد. روحانیان حاکم در آغاز می‌گفتند توزیع دوباره ثروت ملی و ایجاد عدالت اجتماعی سرانجام موجب به قدرت رسیدن محرومان می‌شود. بعد از دو دهه از آن واقعه از طاهری می‌پرسیم کدام مهم‌تر بوده دموکراسی یا عدالت؟

"از بعد ارزشی هر دو به یک اندازه مهم‌اند. اما ابتدا باید دموکراسی داشت. از طریق دموکراسی می‌توان به عدالت اجتماعی هم دست یافت" می‌گویم جنبش دانشجویی طی این سال‌ها از لحاظ سیاست و عمل تحول یافته است. طاهری می‌گوید: "امروز نیازی به آن رفتار انقلابی نیست. ما خواهان صلح و امنیت هستیم. شعارهای ما حمایت از حکومت قانون است. ما از امنیت همه ایرانیان و همه غیر ایرانیان مقیم کشور پشتیبانی می‌کنیم. ما حاضر نیستیم آن نوع رفتار اول انقلاب را قبول کنیم. اگر با سفارتخانه‌ای مشکلی هست دولت باید به حل آن بپردازد. زمانه عوض شده است. ما هم مثل انقلاب از مرحله‌هایی گذشته‌ایم. ابتدا تلاش کردیم انقلاب را پیش ببریم و تحکیم کنیم. با تهاجم عراق، بسیاری از اعضای جنبش دانشجویی به دفاع از کشور برخاستند. بعد هم به بازسازی و سازندگی سرگرم شدیم. تازه چند سالی است که به خود آمده‌ایم. و حالا رسالت تازه‌ای داریم."

در واقع، جنبش دانشجویی ایران به عنوان یک بازیگر در صحنه سیاسی بعد از سال ۱۹۸۱ و آزاد شدن گروگان‌ها تا نیمه دهه ۱۹۹۰ به خواب رفت. بیداری دوباره‌اش تا حد زیادی با اصرار و حمایت آیت‌اله خامنه‌ای بود. رهبر در دانشجویان یک نیروی بالقوه می‌دید که می‌توانست با بسیج آن، انقلاب را در مسیر قرار دهد.

شاید حدس زده نمی‌شد که انقلاب تا چه پایه جوانان را عوض کرده و چگونه تحولاتی که از بعد انقلاب، پیروزی به حساب می‌آید خود موجب چالش‌های جدیدی گردد.

انقلاب موجب پدید آمدن تحصیلکرده‌ترین طبقه جوان ایران در طول تاریخ کشور شد. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹ میزان درصد باسوادها از ۵۸ درصد به ۸۲ درصد صعود کرد. (۱۱) و تعداد دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها از ۴۳۰ هزار به ۴ میلیون رسید.

در بیستمین سالگرد انقلاب، معلوم شد نسل پس از انقلاب از نظر آگاهی سیاسی و در خواست‌های سیاسی در تاریخ ایران بی‌نظیر است. برای طرح خواست‌هایشان قدرت عددی بالایی هم دارند. خاصه اینکه در ایران از ۱۵ سالگی مردم حق رأی دارند و اینها بر قدرت دانشجویان می‌افزاید. در سال ۲۰۰۰ میلادی بیش از ۳۰ میلیون نفر یعنی نیمی از جمعیت ایران از بیست سال کمتر دارند ۶۵ درصد جمعیت کمتر از ۲۵ سال دارند.

بزرگترین بخش جمعیت ایران بعد از انقلاب به دنیا آمده و اکثریت عظیم جمعیت، خاطره‌ای از شاه ندارند و نسبت به سلطنت احساس دشمنی نمی‌کنند. اینها "نسل اسلامی" اند اما حداکثر اینکه برخی از آنها آیت‌اله خمینی را در خاطره دوران کودکی دارند، همین و بس. برای اکثر جوانان ایران به خاطر موج عظیم جهانی شدن، دین و آیین تنها بخشی از زندگی را تشکیل می‌دهد. گذشته‌شان یکسان بوده، و دیدگاهشان در مورد آینده - از بنیادهای دولت اسلامی گرفته تا رابطه با جهان خارج - هم همین‌طور. بحث‌انگیزترین مواضع‌شان نقش رهبر است. علی توکلی که در راهپیمایی جلو سفارت در روز



اول نقش رهبری را داشت و بعد از پایان مراسم در دفتر جنبش به ما پیوست می‌گوید: "کمک رهبر به ما در گذشته به معنای پیروی ما از او یا موافقت با او در همه موارد نیست. ما مستقل هستیم" "اخیراً با رهبر دیداری داشتیم و به او گفتیم وقتی مسأله‌ای ماهیت دینی ندارد. ما خودمان درباره‌اش تصمیم می‌گیریم. در خیلی از مسائل ما مستقلاً نظر می‌دهیم و آنچه را درست تشخیص می‌دهیم درباره‌اش تصمیم‌گیری می‌کنیم." می‌پرسم آیا نقش رهبر تغییر کرده؟ آیا در مواضع قدرت جابه‌جایی ایجاد شده؟ پاسخ می‌دهد "وقتی امام زنده بود به خاطر ویژگی‌های خاص خودش کسی رهبری‌اش را زیر سؤال نمی‌برد اما بعد از درگذشت او مردم به این باور رسیدند که رهبر هم باید در چارچوب قانون اساسی کار کند. و آنجا حقوق و تکالیف و مواضع روشن است. رهبر مافوق قانون اساسی نیست. و مثل همه تابع قانون است."

در اواخر دهه ۱۹۹۰ جسارت و چالش جوانان به بخشی از زندگی عادی جامعه ایران تبدیل شد و این تنها در سالگرد اشغال سفارت امریکا محسوس نبود. تنها معدودی از مسائل بود که مورد اعتراض عمومی قرار نمی‌گرفت.

توقیف شهردار اصلاح طلب تهران، غلامحسین کرباسچی جرعه تظاهراتی را زد که در آن آزادی فوری شهردار و استعفای عاملان بازداشت مطرح شد. به درخواست محمد خاتمی و به منظور حفظ نظم در خیابان‌های شهر به دنبال بازداشت شهردار تهران در ۴ آوریل ۱۹۹۸، نخستین راهپیمایی بزرگ دانشجویی لغو گردید اما باز هم چهار هزار نفری به خیابان‌ها ریختند.

در راهپیمایی سالگرد انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، دانشجویان با شهادت خواهان برکناری محمد یزدی رئیس قوه قضایی و تعداد دیگری از روحانیان محافظه‌کار شدند. دانشجویان دانشگاه تهران شعار سر می‌داند "یزدی، یزدی، استعفا." (۱۲)

در پی افشای ماجرای جوخه مرگ در درون وزارت اطلاعات و اینکه عناصر رده بالای وزارتخانه در یک رشته ترورهای ناراضیان و نویسندگان دست داشتند. دانشجویان خواهان برکناری وزیر اطلاعات شدند. روی یکی

از پلاکاردها نوشته شده بود: "اخراج وزیر اطلاعات، خواست ملت است." (۱۳)

انتخابات هم غالباً موجی برای اعتراض‌ها بوده و طی چندین تظاهرات، دانشجویان خواستار لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان یا تغییراتی در آن شدند. وقتی در سال ۱۹۹۸ چندین نامزد جناح چپ در انتخابات میان دوره‌ای مجلس از سوی شورای نگهبان، رد صلاحیت شدند، چندین هزار دانشجو در اعتراض به خیابان‌ها آمدند. در تظاهرات گفته شد "انحصار طلبان خواهان انتصاب افراد به نمایندگی مجلس‌اند نه انتخابات آزاد" و "خاتمی، خاتمی، حمایت می‌کنیم. اختیارات رئیس‌جمهوری باید افزایش یابد." (۱۴)

دانشجویان نسبت به رفتاری که با آنها در جریان تظاهرات قبلی شده بود هم اعتراض داشتند. در اصفهان، دانشجویان و استادان دانشگاه صنعتی در سال ۱۹۹۹ در اعتراض به کتک خوردن دانشجویان در تظاهرات ماه قبل، دست به تظاهرات زدند و از پلیس انتقاد کردند که در حمله تندروهای چماقدار به تظاهرات دانشجویان هیچ اقدامی نکرده است. (۱۵)

حتی طلبه‌های جوان دست به اعتراض می‌زدند. در مدرسه دینی شهید شهابی، طلبه‌ها خواهان برکناری رئیس مدرسه شدند و نسبت به کمی ماهانه‌شان اعتراض کردند. طلبه‌های دختر هم به اعتراض پیوستند و خواهان بررسی علت پایین بودن سطح آموزش، مدرسان بی‌تجربه و امکانات پژوهشی ناکافی شدند. (۱۶)

دو دهه بعد از انقلاب، جوانان ایران و تظاهراتشان به یک نیروی تعیین کننده در جو سیاسی کشور و شاید هم به تنها نیروی تعیین کننده تبدیل شده است. ناصر هادیان استاد علوم سیاسی و راهنمای دیرین من در آشنایی با جنبش دانشجویی می‌گوید: "دانشجویان موتور تحول در ایرانند. تعداد زیادشان موجب سنگین‌تر شدن وزن آنها در مقایسه با سایر کشورها و حتی در مقابله با دوران انقلاب شده است."

حشمت‌اله طبرزدی اغلب تظاهرات دانشجویی را سازمان داده. در یکی از

تظاهرات، دانشجویان خواهان آن شدند که زنان و غیر روحانیان هم عضو مجلس خبرگان بشوند. مجلسی که رهبر را بر می‌گزیند. حق عزل او را دارد. طبرزدی خطاب به جمعیت می‌گوید: "هدف انقلاب ما ایجاد جوّی برای نفس کشیدن آزاد بوده."

چماقداران حزب‌اللهی با پرتاب سنگ و آجر به بلندگوها و حمله به دانشجویان، تظاهرات را بر هم زدند. پلیس هم در پایان کار مداخله کرد و جمعیت را متفرق ساخت. در تظاهرات دیگری که شاید جسورانه‌ترین از نوع خود در طول انقلاب بود، طبرزدی خواهان اصلاح قانون اساسی، انتخاب مستقیم رهبر توسط مردم، محدود کردن قدرت او و تعیین دقیق وظایف و نقش وی شد، به پیشنهاد او به پیشوای شیعه یک نقش صرفاً سیاسی داده می‌شد و مدت زمان آن هم محدود بود. وی تا آنجا پیش رفت که خواهان حذف پست رهبر شد. طبرزدی پیراهن خون آلود یادگار ماجرای بعد از آن تظاهرات را در دفتر کارش حفظ کرده. چماقداران به دفتر او حمله کردند و پنجره‌ها، کامپیوترها، صندلی‌ها و سایر وسایل دفتر را خرد کردند. در سال ۱۹۹۸ که به دیدارش رفتم هنوز آثار زخم‌های آن حمله بر سرش باقی بود سومین باری بود که حزب‌اللهی‌ها مجروحش می‌کردند. می‌گوید:

"در انقلاب، خواهان آزادی و حکومت قانون بودیم. اما در ۲۰ سال گذشته به جای اینها حکومت خودکامه دینی داشته‌ایم." طبرزدی رئیس انجمن اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه است. از زمان انقلاب فعال بوده و با آنکه فارغ‌التحصیل شده اما دانشجویان او را از خود می‌دانند و این در جامعه‌ای که عضو انجمن سال‌ها پیش از ورود به دانشگاه فعالیت دارد امر غریبی نیست. ...

طبرزدی به توان رهبری جدید ایران در حل مشکلات فزاینده کشور خوش‌بین نیست هر چند محافظه‌کاران شکست سیاسی را پذیرفته‌اند. هشت ماه بعد از آن گفتگو ایران دستخوش یک بحران انفجاری شد. بحرانی که با توقیف طبرزدی آغاز گردید. در تابستان ۱۹۹۹ این دانشجوی "کهن" از

خط قرمز پا فراتر نهاده بود و محافظه کاران که می دیدند چماقداران از پس طبرزدی بر نیامده اند قوه قضایی را وارد معرکه کردند. روز ۶ ژوئیه دستگیر شد و اتهامش اهانت به اسلام بود.

بازداشت طبرزدی نخستین بازداشت بود که تعدادی هم پس از او دستگیر شدند. دانشجویان که از مدت ها پیش سرخورده بودند این بار آرام ننشستند. هفته بعدی شاهد نخستین رویارویی آشکار با دولت در تاریخ پس از انقلاب ایران بودیم، در حالی که تنها یک نسل سپری شده بود.

انگیزه اصلی انفجار خشم دانشجویان، آزادی مطبوعات بود. روز ۷ ژوئیه مجلس شورا قانونی را به تصویب رساند که آزادی مطبوعات آزاد و مستقل را به شدت محدود می کرد. علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس گفت "مطبوعات، دروازه تهاجم فرهنگی است ما باید در مسیر متوقف کردن آن اقدام کنیم. بعضی ها با دستاویز قرار دادن آزادی مطبوعات دارند علیه نظام توطئه می کنند." وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تلاش کرد جلو تصویب قانون را بگیرد حتی به نمایندگان مجلس هشدار داد. مهاجرانی گفت:

"با هیچ قانونی نمی توان آزادی را سرکوب کرد، باید قوانین ما در راستای آزادی باشد، نه آزادی بر طبق قوانین"، "اگر روزنامه ای جرمی مرتکب شد علیه آن اقدام قانونی می کنیم. بگذاریم مردم هر چه می خواهند بنویسند و بگویند." (۱۷)

بار دیگر روزنامه ها صحنه میدان زورآزمایی شدند. این امر دلیل داشت: طی دو سال اول ریاست جمهوری محمد خاتمی پیدایش روزنامه ها و نشریه های مستقل و آزاد، از مهمترین دستاوردهای دولت او بود. روزنامه ها علاوه بر گزارش دیدارها برنامه و دستور کار جمهوری سوم را هم تعریف می کردند.

دلیل دیگر: با توجه به اینکه محافظه کاران اهرم های عمده قدرت و از جمله صدا و سیما را در اختیار داشتند، روزنامه ها و هفته نامه ها و ماهنامه های آزاد و مستقل تنها ابزارهای نفوذ اصلاح طلبان بود و روحانیت محافظه کار را به گونه ای

که حتی سایر روحانیان هم ترازشان قادر نبودند، به چالش می‌طلبیدند. روزنامه‌های مستقل روحانیان حاکم آشتی‌ناپذیر و طرفدار اسلام ناب را در خیلی از زمینه‌ها به باد انتقاد می‌گرفتند، دست به افشاگری زدند، نهان کاری‌هایشان را برملا کردند و حتی آنها را موضوع طنز قرار دادند.

اما در هر حال فراخوان مهاجرانی گوش شنوایی در مجلس پیدا نکرد. دادگاه ویژه روحانیت، سلام روزنامه طرفدار خاتمی را بست. اتهامش، تشویش اذهان عمومی، به خطر انداختن امنیت ملی و زیر پا نهادن اصول اسلامی و یک رشته اتهام‌های دیگر که در دادگاه در فهرستی شامل ۴۰ اتهام اقامه شد. (۱۸)

آنچه روحانیت محافظه‌کار را از دست سلام عصبانی کرد افشای نهانکاری‌های آنها بود. سلام یک سند محرمانه در مورد جوخه‌های مرگ داخل وزارت اطلاعات و مسئول قتل نویسندگان و ناراضیان را چاپ کرد و از طرح بزرگی پرده برداشت که نشان می‌داد همان عناصر خودسر خواهان محدودیت بر مطبوعات بوده‌اند، محدودیتی که مجلس شورای اسلامی بتازگی اعمال کرده بود. افشاگری سلام از آن رو انفجارآمیز بود که از توطئه به مراتب بزرگتر و برنامه هماهنگ شده با حمایت مقام‌های بلندپایه در مبارزه با اصلاح‌طلبان پرده برمی‌داشت و این ادعای وزارت اطلاعات را باطل می‌کرد که جوخه‌های مرگ وزارتخانه عناصر خودسر بوده و خودسرانه عمل می‌کرده‌اند. مقام بلندپایه وزارت اطلاعات (سعید امامی) در جریان بازجویی و بازداشت به طرز اسرارآمیزی مُرد و مرگ او خودکشی قلمداد گردید. هیچ‌کس به خود زحمت نداد بگوید وسیله خودکشی (داروی نظافت موی‌بر) را چگونه در شرایط اکید زندان به دست آورده است.

کار سلام یک تحول دیگر هم در رسانه‌های ایران به حساب می‌آمد. اینکه هیچ نهاد و دولتی حتی وزارت اطلاعات از تیررس نگاه رسانه‌های مستقل و آزاد دور نمی‌ماند حتی روحانیت. روزنامه‌های دیگر هم به این راه ادامه دادند. دانشجویان بزرگترین خوانندگان سلام بودند و نوشتن آن ماجرا خشم شدید

جوانان را برانگیخت. سند افشا شده، تأییدی بود بر آنچه قبلاً گفته می‌شد و نشان می‌داد سوءظن‌ها بی‌خود نبوده است.

جای شگفتی هم نبود که با بسته شدن سلام، نخستین واکنش به تهدید آزادی مطبوعات از سوی روحانیان محافظه‌کار را دانشجویان بروز دادند. قانون مطبوعات و بستن سلام، تعرضی بود با این هدف آشکار که در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم، صدای اصلاح‌طلبان را خاموش کنند. انتخاباتی که برای محافظه‌کاران پیروزی در آن جنبه حیاتی داشت.

دانشجویان به سرعت واکنش نشان دادند. روز ۸ ژوئیه دانشگاه تهران صحنه اعتراض دانشجویان بود. حدود چند صد دانشجو در محوطه دانشگاه تهران دست به تظاهرات اعتراض‌آمیز زدند تعدادشان در مقایسه با راهپیمایی جلو سفارت امریکا اندک بود. اما با آمدن چماقداران انصار، تظاهرات پُر دامنه و خونین شد. چماقداران با سنگ و چوب‌به جان دانشجویان افتادند و آنها را به شدت کتک زدند.

به گزارش شاهدان عینی، پلیس ناظر ماجرا بود و دست انصار را باز گذاشت. دانشجویان سرانجام فرار کردند یا به خوابگاه‌ها پناه بردند. این درگیری می‌توانست به همین جا ختم شود، درست مثل سایر رویارویی‌ها میان دانشجویان با متحدان و طرفداران محافظه‌کاران، اما چنین نشد و با پراکنده شدن دانشجویان، قضیه دنباله پیدا کرد.

نیمه شب، چماقداران انصار همراه با پلیس به خوابگاه دانشجویان حمله‌ور شدند. یک دانشجو به خبرنگار روزنامه داخلی گفت: "نیروی انتظامی در اتاق‌های ما را که در آنها خوابیده بودیم به صدا در می‌آورد. وارد می‌شد و گاز اشک‌آور پرتاب می‌کرد." (۱۹) بعد هم دانشجویان را دیوانه‌وار با میله‌های آهنین و زنجیر کتک زدند. بعضی از دانشجویان از خواب پریده و به شدت مضطرب و بی‌حال بودند و بقیه را با خشونت از رختخواب بیرون می‌کشیدند و می‌زدند. تعدادی از هم از سه طبقه ساختمان به پایین پرتاب کردند. به خوابگاه دانشجویان خارجی هم حمله شد، دانشجویانی از بوسنی، تانزانیا، و هند، آنها

می‌گفتند که وحشتزده شده بودند.

تصویر خرابی‌ها که بعداً از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد نشان می‌داد که خوابگاه به شدت تخریب و تخت‌ها واژگون شده است و شیشه پنجره‌ها شکسته شده بود. حفره میان درها نشان می‌داد که با لگد آنها را سوراخ کرده‌اند. بعضی اتاق‌ها را هم به آتش کشیده بودند. یک دانشجو کشته شد. ده‌ها نفر زخمی را به بیمارستان بردند و صدها نفر را بازداشت کردند. روز بعد، جمعه، دولت آقای خاتمی هم در برخورد با این ماجرا دستخوش دو دستگی بود. وزیر علوم و آموزش عالی، پلیس را به خاطر حمله و مداخله خلاف قانون "مورد نکوهش قرار داد و اعلام کرد" این حادثه بخشی از توطئه وسیع‌تر کشاندن کشور به بحران از سوی بخشی از نیروها، و عمدی بود. در اعلامیه از دانشجویان به عنوان افرادی "عادل و پرهیزکار" نام برده شده که سزاوار "چنان رفتار توهین‌آمیزی" نبودند.

دانشجویان پا را فراتر نهادند. روز جمعه، دانشگاه تهران محل برگزاری نماز جمعه و تعطیل است اما دانشجویان در خارج از خوابگاه در همدلی با سرکوب شدگان دست به تظاهرات زدند و خواهان اخراج تندروها از سازمان‌های دولتی شدند. آنها فریاد "مرگ بر خودکامه" و "مرگ بر دیکتاتورها" را سر دادند و با صراحت می‌گفتند که منظورشان کیست... (۲۰)

بار دیگر چماقداران انصار وارد کارزار شدند. درگیری‌ها ادامه یافت و پلیس هم مثل گذشته ناظر اوضاع، اما این بار دانشجویان پیش از پراکنده شدن اعلامیه جسورانه‌ای صادر کردند با ۱۴ خواست. و برای پایان دادن به اعتراض‌ها شرط‌هایی قایل شدند از جمله:

- اعمال کنترل بر نیروی انتظامی توسط دولت و نه روحانیان.

- علنی شدن همه محاکمه‌ها، پایان دادن به وضعیت قوه قضاییه‌ای که تبدیل

به ابزاری سیاسی شده، اخراج محمد یزدی رئیس قوه.

- علنی شدن نهادهای محرمانه دولتی از جمله مجلس خبرگان و اطلاع

همگان از فعالیت‌ها و تصمیم‌های آنها.

- تحقیق عمومی در کار عملیات دستگاه‌های اطلاعاتی که علیه ناراضیان صورت داده‌اند.

- آزادی همه زندانیان سیاسی خاصه طبرزدی، و کدیور، روحانی جوان و محبوب

- پایان دادن به بازداشت‌های افراد و تحت نظر قرار دادن مردم در خانه‌هاشان خاصه آیت‌اله منتظری نایب مناسب سابق رهبری و از منتقدان برجسته نظام.

- پایان دادن به تعطیل روزنامه‌ها، لغو قانون مطبوعات جاری، اخراج رئیس سازمان صدا و سیما.

در اعلامیه آمده بود "آنان که حکومتشان را بر اصل استیلا یا ترور قرار دادند حالا عواقب شرارت‌هایشان را به چشم می‌بینند. آتشفشان خشم ملت در دانشگاه، پیشگام همیشگی مبارزه برای آزادی آن چنان قوی است که اگر نیروهای جبار به خواست‌های مردم توجهی نکنند شعله‌های این آتش سوزان همه مقام‌های نظام کنونی را در خود می‌گیرد و می‌سوزاند." (۲۱)

به رغم اعتراض گسترده و شدید دانشجویان این حرکت را نمی‌توان حرکتی علیه انقلاب قلمداد کرد چون اکثریت بزرگ دانشجویان خواهان تحول نظام از درون‌اند و خواهان براندازی آن نیستند. آنها تأکیدشان بیشتر بر "جمهوری" است تا "اسلامی".

نشاط نوشت "نباید پنداشت که این حرکت به انقلاب منجر می‌شود. انقلاب نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب" (۲۲) و نشاط روزنامه اصلاح طلب تهران اغلب زبان جنبش دانشجویی بود.

با این همه تابستان ۱۹۹۹ یک نقطه چرخش بود، روز سوم یعنی ۱۰ ژوئیه خیابان‌ها در کنترل دانشجویان بود. ده‌ها هزار نفر روز شنبه در دانشگاه اعتصاب نشسته داشتند. و علیه نیروهای امنیتی شعار می‌دادند و خواهان برکناری فرمانده کل نیروی انتظامی بودند.



عده‌ای هم با شعارها و پلاکاردهایی با عکس‌های خاتمی از خوابگاه اقدام به راهپیمایی کردند. چند تن از دانشجویان پیراهن خونین جوانان را که در درگیرهای قبلی زخمی شده بودند با خود داشتند.

"دانشجو، بپاخیز برادرت کشته شد". این شعار را با صدای بلند تکرار می‌کردند. "نیروی انتظامی شرمت باد. دیکتاتوری موقوف!" (۲۳)

نیروی انتظامی در اعلامیه‌ای مدعی شد که تنها علیه گروه‌هایی غیر قانونی وارد عمل شده و به انجام وظیفه‌اش عمل کرده است. اما فایده‌ای نداشت.

مصطفی معین وزیر علوم در پایان آن روز استعفا کرد. بعد هم رئیس دانشگاه تهران استعفا داد. هیأت مدیره دانشگاه تهدید کرد چنانچه دانشجویان بازداشت شده بی‌درنگ آزاد نشوند دسته جمعی استعفا خواهند داد.

دکتر معین در استعفانامه‌اش خطاب به خاتمی از دانشجویان بی‌گناه عذرخواهی کرد و نیروهای امنیتی را متهم ساخت که راه را برای ایجاد بحران ملی آماده می‌کنند و نوشت "این حادثه را اقدامی مشکوک با هدف خرابکاری در روند تحول و توسعه سیاسی می‌دانم." (۲۴)

هزاران دانشجو که از حمایت مردمی تشویق و دلگرم شده بودند برای روز چهارم، ۱۱ ژوئیه در دانشگاه تهران تجمع کردند. شعارها علیه تندروهای محافظه‌کار بود "یا اسلام و قانون. یا انقلابی دیگر" و شعارهای تند دیگر...

[آیت‌اله] خامنه‌ای نیز موضع خود را در قبال دانشجویان بیان داشت. (۲۵)

حمایت از دانشجویان کاملاً محسوس بود. رانندگان در خیابان‌ها در حمایت از دانشجویان، بوق‌های اتومبیل‌ها را همزمان به صدا در می‌آوردند. تهرانی‌های اطراف مسیر راهپیمایی به دانشجویان آب می‌دادند. رؤسای دانشکده‌ها اعلام کردند روز بعد در حمایت از دانشجویان دست به اعتصاب نشسته خواهند زد و روز ۱۳ ژوئیه روزنامه‌نگاران ۲۰ روزنامه اعلام اعتصاب سراسری کردند. نشاط نوشت: "به نشانه همبستگی با همکاران در روزنامه سلام، روز سه‌شنبه قلم‌ها را بر زمین می‌گذاریم و روز چهارشنبه روزنامه‌ای منتشر نخواهد شد." (۲۶)

به پلیس که اوضاع را به زیان خود می‌دید دستور داده شد کنار بایستد. چماقداران هم که حمایت نیروهای انتظامی را بالای سر خود نمی‌دیدند کنار ماندند و آن روز بدون خشونت گذشت.

نخستین روز از ۴ روز تظاهرات، پردامنه‌ترین و جسورانه‌ترین رویارویی با نظام از آغاز انقلاب به بعد بود. مشروعیت تظاهرات هم از آنجا سرچشمه می‌گرفت که دانشجویان، عمدتاً فرزندان انقلابی‌های نسل پیش بودند. خانواده‌های شهید و رزمندگان، سهمیه خاصی در دانشگاه‌ها داشتند. همین‌طور فرزندان روحانیان، کارکنان دولت، مقام‌های نظامی و بازاریان که در انقلاب سهمی بزرگ داشتند. و نیز محرومان جامعه که انقلاب به نام آنها انجام شد.

یکی از روزنامه‌نگاران سابق که راهنمای من در مسائل ایران بوده می‌گوید: "بزرگترین مشکل نظام در کل، فرزندان خودشانند که با آنها هم فکر و هم رأی نیستند. چه مشکل است که ببینند فرزندان خودشان علیه خودشان برخاسته‌اند."

چهار روز ناآرامی بیش از آن بود که محافظه‌کاران بتوانند حل و فصل کنند. بیش از ۱۰۰۰ نفر را دستگیر کردند، اما روز به روز بر تعداد دانشجویان اعتراض‌کننده افزوده می‌شد. پلیس اخطار داد: تظاهرات بدون اجازه دولت تحمل نخواهد شد.

روز ۱۲ ژوئیه جمعیتی به مراتب بیش از سایر روزها از دانشجویان به خیابان‌های تهران آمدند تا بگویند تا وقتی به خواست‌هایشان عمل نشود کوتاه نخواهند آمد. جوّ تنش‌آلود و خشمگین بود... (۲۷) خاتمی هم طرف خطاب دانشجویان بود. او در خلال وخیم‌ترین بحران دوران ریاست جمهوری‌اش نه سخنی گفته بود و نه در مجامع دیده می‌شد. "خاتمی، خاتمی، کجایی؟" و "خاتمی، طرفدارانت را می‌کشند." (۲۸)

پلیس، دانشگاه را در محاصره گرفت. وجود هلی‌کوپترها در بالا و انصار چماقدار در خیابان‌ها سوار بر موتورسیکلت، رویارویی را پرهیزناپذیر می‌کرد.

پلیس مانع از ورود دانشجویان به خیابان‌ها شد و آنها را به محوطه دانشگاه عقب نشاند. دانشجویان با آتش زدن لاستیک خواستند پلیس را از دانشگاه دور سازند و خارج شوند اما موفق نشدند.

پلیس به شلیک گاز اشک‌آور به داخل دانشگاه پرداخت. چماقداران به زنجیر و کابل و میله‌های فلزی مجهز بودند و تظاهر کنندگان را دنبال می‌کردند. درگیری آغاز شد. (۲۹) دانشجویان پزشکی، زخمی‌ها را در مسجد دانشگاه درمان می‌کردند اما آنها فقط آب و یاندا داشتند.

یک خبرنگار داخلی از صحنه گزارش داد "دود ناشی از گاز اشک‌آور، تنفس را دشوار ساخته است." (۳۰) در خیابان ولی عصر پلیس با هزاران نفر تظاهر کننده درگیر شد. پلیس ضد شورش، دانشجویان را در قفسه‌ها که از زندان آورده و بر کامیون‌ها سوار کرده بودند می‌انداختند و می‌زدند. عکسبرداران هم توقیف شدند تا عکس؟ بودار و دردسرساز نگیرند. (۳۱)

در روز پنجم شورش فقط به تهران محدود نبود در تبریز، مشهد و یزد دانشجویان در همدلی با دانشجویان تهرانی دست به تظاهرات زدند. خواست‌ها بیشتر می‌شد همه خواهان شتاب دادن به اصلاحات بودند.

با فراگیر شدن ناآرامی‌ها خاتمی سرانجام در انظار عمومی ظاهر شد و حمله به خوابگاه دانشجویان را تلخ‌ترین رویداد دوران انقلاب نامید اما از "فرزندان خود" خواست برای پرهیز از خشونت، نظم و قانون را مراعات کنند: "انبوه عظیم دانشجویان با خویشتن‌داری مانع از آن شده‌اند که راهپیمایی‌ها به یک مسأله حاد ملی تبدیل شود. آنها می‌خواهند خواست‌هاشان از مسیر منطقی به جریان بیفتد. حالا دانشجویان باید با دولت همکاری کنند تا نظم و قانون بر جامعه حاکم گردد. شما دست به عمل خلاف قانون نمی‌زنید تا در یک وضعیت آرام، تصمیم‌های قاطعی به سود نظام گرفته شود... امر مهم همانا بهره‌گیری از وحدت ملی به منظور رسیدن به هدف‌های اساسی‌تر است." (۳۲)

آن شب تلویزیون دولتی در اخبار خود هشدار پلیس را منتشر کرد: اعتراض‌ها باید متوقف گردد. "پلیس دستور داشت که نظم و ثبات را برقرار

سازد و از هر نوع تجمع تغییر قانونی جلوگیری کند." (۳۳) درهای دانشگاه تهران هم بسته شد.

اما دانشجویان تمکین نکردند روز ۱۳ ژوئیه، روز ششم جلوی در بزرگ دانشگاه تهران گرد آمدند و فریاد می‌زدند "حکومت زور نمی‌خواهیم، پلیس مزدور نمی‌خواهیم." (۳۴) ساکنان اطراف دانشگاه هم به دانشجویان پیوستند: "دانشجو. دانشجو. حمایت می‌کنیم." "ایرانی می‌میره، تحقیر نمی‌پذیره." نیروهای امنیتی دور تا دورشان را گرفته بودند. پلیس در یونیفورم و بدون یونیفورم، پاسدار، پلیس ضد شورش، بسیجیان داوطلب، انصار چماق‌دار مجهز به سنگ و چماق و گزلیک قصابی همه و همه آماده بودند. هلی‌کوپترها بر بالای سر پرواز می‌کردند و فرمان صادر می‌کردند.

پلیس ضد شورش به سوی مردم گاز اشک‌آور شلیک کرد و تظاهرات به جنگ خیابانی تبدیل شد. پلیس تیر هوایی شلیک می‌کرد. بسیجی‌ها و انصار که منتظر بودند. به جان دانشجویان افتادند. دانشجویان که سعی در توقف حمله داشتند فریاد می‌زدند "برادر ارتشی، چرا برادر کشی!" جوئی که یادگار دوران انقلاب بود. آن زمان ارتش به حمایت از تظاهرات برخاست و دولت شاه سقوط کرد اما این بار نیروهای امنیتی به رژیم وفادار ماندند و پلیس با گرفتن موهای زنان و مردان و کشیدن آنها به روی زمین آنها را سوار اتوبوس می‌کرد و به زندان می‌برد. اما اعتراض‌ها فروکش نکرد و در گوشه و کنار تهران ناآرامی ادامه یافت. مردم تهران همراه با دانشجویان جلوروزنامه کیهان و وزارت کشور جمع شدند. عده‌ای در میدان انقلاب و عده‌ای در خیابان ولی عصر دست به تظاهرات زدند. و همه جا درگیری به وجود آمد. دانشجویان هم به پرتاب سنگ پرداختند. پلیس ضد شورش با بستن راه‌ها به چماق‌داران مسلح سوار بر موتورسیکلت اجازه داد معترضان را سرکوب کنند. (۳۵)

در مناطق تجاری جنوب دانشگاه تهران شیشه و پنجره مغازه‌ها شکسته شد. بانک‌های مجاور و اتوبوس‌های خالی به آتش کشیده شد. فروشگاه‌ها تعطیل شد و صاحبان آنها به سرعت دست به کار نصب درهای آهنی شدند.

وسایل نقلیه عمومی دست از فعالیت کشیدند. بازار تهران هم در آستانه بسته شدن بود.

در سراسر روز سیمای جمهوری اسلامی سخنان رهبر را پخش می‌کرد که خواهان آرامش شده و دشمنان خارجی، خاصه امریکا را مسئول ناآرامی‌ها قلمداد کرده بود. بحران ادامه یافت. در اغلب ساعات‌های روز صدای آمبولانس‌ها، اتومبیل‌های پلیس، بوق اتومبیل‌ها در همدلی با دانشجویان و صدای فریاد دانشجویانی که شعار می‌دادند قطع نشد. مردم تهران به پشت بام‌ها، بالکون‌ها و پشت پنجره‌ها رفتند تا ماجرا را تماشا کنند.

در پایان روز ششم نیروهای امنیتی کنترل را به دست گرفتند. بسیج و انصار در سرتاسر شب در خیابان‌های خلوت تهران ماندند تا مطمئن شوند دیگر کسی دست به اعتراض نخواهد زد. عده‌ای هم با صدای بلند شعار سر می‌دادند: "تا خون در رگ ماست خامنه‌ای رهبر ماست" و "حزب‌الله، ماشاء‌الله!" (۳۶)

بعدها دانشجویان ادعا کردند که عوامل محرک و آشوبگر در تظاهرات مسالمت‌آمیز در میان آنها رخنه کردند همان عواملی که در آشوب‌ها به رویارویی با دانشجویان پرداختند تا حرکت آرام دانشجویی را بد نام کنند. این ادعا مورد قبول خبرنگاران داخلی و خارجی در تهران هم قرار گرفت.

تهران بر لبه پرتگاه بود. اما روز ششم آخرین روز ناآرامی بود. دانشجویان به تقاضای خاتمی تن در دادند. و آرام شدند آنها هم نگران سیر بعدی روند ناآرامی‌ها بودند. دست کم ۵ دانشجو در آشوب‌ها کشته شدند. صدها نفر زخمی و بیش از ۴۰۰ تن بازداشت شدند.

اما جوانان دست از خواست‌هایشان برنداشتند. شورای متحصنان دانشگاه خواهان دیدار با سران نظام و از جمله رهبر شدند و اعلام کردند "شورا هر نوع تصمیم درباره برپایی تظاهرات، اجتماعات یا تحصن را فعلاً به تعویق می‌اندازد و از دانشجویان عزیز و مردم آگاه می‌خواهد در هیچ تظاهرات، تجمع یا تحصنی که می‌تواند دستاویز هرج و مرج طلبان شود و خشونت‌طلبان

را به اقدام وادارد، شرکت نکند." (۳۷) در این شورا نمایندگان ۷ دانشگاه تهران شرکت داشتند. شورا از دولت خواست در عوض، جلو نیروهای شبه نظامی را بگیرد.

شورا در نامه‌ای که به هدایت لطفیان فرمانده نیروی انتظامی و روزنامه‌ها داد یادآور شد از لطفیان می‌خواهد شجاعت کناره‌گیری و اعتراف به خطاها را داشته باشد: "آیا در پیشگاه خدا و مردم ایران در مورد ادامه کار در مقام فعلی جوابی هم دارید؟" دانشجویان، لطفیان را متهم کردند که پلیس تحت امر او با ددمنشان چماق‌دار، مشترکاً عمل کرده‌اند.

یکی از رهبران دانشجویی گفت اگر دولت به جای گوش دادن دست به عمل می‌زد آن حوادث اتفاق نمی‌افتاد. علی‌افشاری یادآور شد "چنانچه مقام‌ها به این صداها، اکثریت خواهان اصلاحات پاسخ مثبت ندهد. راه مذاکرات مسالمت‌آمیز بسته می‌شود و شاید ما آخرین نسلی باشیم که به گفتمان مسالمت‌آمیز باور داشته باشیم." (۳۸)

محافظه‌کاران، پیام را نشنیده گرفتند. در عوض، روز ۱۴ ژوئیه تظاهرات خودشان را به راه انداختند. تظاهرات "وحدت ملی" که به سرعت سرهم‌بندی شده بود یادآور روزهای انقلاب بود. هزاران نفر در تأیید رهبر و محکومیت دشمنان شعار دادند: "مرگ بر امریکا! مرگ بر اسرائیل! مرگ بر منافق!"

عکس‌های رهبر و سخنان او در دست تظاهرکنندگان بود: "جانم فدای رهبر!" و سربندهای قرمز کودکان که به آنها نوشته بود "خامنه‌ای رهبر ماست." (۳۹)

آیت‌اله خامنه‌ای در پیامی که در تظاهرات خوانده شد هشدار داد که بحران ممکن است تمام نشده باشد و از متحدانش خواهان حمایت شد: "فرزندان بسیجی من باید آمادگی لازم را داشته باشند و هر جا لازم باشد برای درهم شکستن دشمنان وارد صحنه شوند" (۴۰)

سخنرانان هشدار دادند دانشجویان بازداشت شده به جرم "مفسد" و "محارب با خدا" با مجازات اعدام روبرو هستند. (۴۱) اما تظاهرات با همه

سروصداها فاقد انرژی و شور بود. بسیاری و شاید اکثر شرکت کنندگان از کارکنان دولت و بستگان یا دوستان آنها بودند. نظامیان اعتراف کردند که به آنها یک روز مرخصی داده شده تا با لباس شخصی در تظاهرات شرکت جویند. بازار را بسته بودند تا بازاریان هم در مراسم حضور پیدا کنند.

در کشوری که راهپیمایی‌ها مقبولیت دارد. این تظاهرات در مقایسه با راهپیمایی سالگرد به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور خاتمی به مراتب کوچکتر بود و در مقایسه با راهپیمایی‌های روزهای انقلاب که خیلی کوچکتر، بیشتر شرکت کنندگان، ظاهراً همین طوری آمده بودند و به سخنرانان توجهی نداشتند و بیشتر با هم صحبت می‌کردند. (۴۲)

طی چند هفته بعدی محافظه‌کاران که به وضوح ترسیده بودند گام‌هایی چند در مسیر تقویت مواضع خود برداشتند. مجلس پنجم مصالحه‌ای را که در مورد تضعیف قدرت شورای نگهبان در ردّ حذف نامزدهای انتخابات با اصلاح‌طلبان پذیرفته بود زیر پا نهاد. روزنامه خرداد طرفدار اصلاحات با حسرت نوشت: "قدرت مطلقه نظارت استصوابی حالا جنبه قانونی هم پیدا کرد. مجلس با شلیک این آخرین تیر، امید به پیشرفت سیاسی را بر باد داد." (۴۳)

قوه قضایی هم با قانون "اندیشه جرم" موافقت کرد یعنی هر انتقادی از دولت مستوجب مجازات‌های سنگین می‌شد. در قانون آمده است جرم سیاسی یعنی "هر نوع عمل مسالمت‌آمیز یا خشونت بار که شخص یا گروهی علیه نظام مرتکب گردد." و از همه بدتر "هر نوع تماس یا مبادله اطلاعات، مصاحبه یا تماس با سفارتخانه‌های خارجی، سازمان‌ها، احزاب، رسانه‌ها در هر سطحی که به زیان استقلال ایران، وحدت ملی یا جمهوری اسلامی باشد." غیر قانونی شد. در یک جا این لایحه با آنچه که جورج اورول در کتاب ۱۹۸۴ توصیف کرده مقایسه شد. (۴۴)

در اقدام سوم، بسیج، بازوی کاری محافظه‌کاران، به‌بزرگترین مانور بی‌سابقه در تهران دست زد. ۵۰ هزار داوطلب جوان در نمایش قدرت، سه هفته بعد از ناآرامی‌های تهران، شرکت کردند. نمایش تمرین سرکوب

تظاهرات، حملات کماندویی، مسابقه تیراندازی و حتی پیاده کردن چترباز از جمله عملیات بسیج بود.

یک مقام نظامی به روزنامه‌ها گفت: "این مانورها نمایش اراده ما به دفاع از انقلاب در زمانی است که آفتی انقلاب را تهدید کند" (۴۵) اما "آفت" تعریف نشد ولی مشخص بود که این آفت بیشتر داخلی است تا خارجی. چماقداران انصار هم دنبال ناراضیان افتادند. در ماه اوت، سروش در شهر مشهد مورد حمله قرار گرفت. آنچه این بار مسأله را مشکل‌تر می‌کرد این بود که حمله انصار به سروش در یک خانه خصوصی صورت می‌گرفت نه در مکان عمومی، و قاعدتاً انصار نمی‌بایست از حضور سروش در آن خانه اطلاع می‌داشتند.

چهارمین اقدام محافظه‌کاران، ادامه توقیف دانشجویان در هفته بعد از ناآرامی‌ها بود. در اوایل ماه اوت پلیس علی توکلی رهبر پر جاذبه دانشجویان را بازداشت کرد. قدس روزنامه محافظه‌کار نوشت "توکلی به دامن زدن به ناآرامی‌ها از طریق سخنرانی‌هایش متهم شده است." (۴۶)

و سرانجام، روزنامه‌های اصلاح‌طلب از سوی قوه قضایی زیر فشار قرار گرفتند. مدیر مسئول سلام و سردبیران آن به اتهام بدنام کردن نمایندگان مجلس و چاپ اسناد محرمانه محاکمه شدند. در ماه اوت ۱۹۹۹ دادگاه ویژه روحانیت سردبیران سلام را برای سال‌ها از فعالیت روزنامه‌نگاری محروم کرد.

در ماه سپتامبر نشاط به‌دستور قوه قضایی بسته شد. اتهام: "توهین به مقدسات اسلامی و رهبر." دستاویز قوه قضایی، مقاله‌ای بود که در آن قصاص اسلامی مورد انتقاد قرار گرفته بود. نشاط در مقاله‌ای نوشته بود "مجازات اعدام و قوانین قصاص موجب برافتادن آدمکشی و فساد از صحنه زمین نمی‌شوند و با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد هم همخوانی ندارند." (۴۷) مقاله موجب خشم رهبر شد و در سخنانی یادآور شد که "هر کس اصول اساسی اسلام را منکر شود مرتد است و مجازاتش مرگ است." (۴۸)

نشاط چهارمین روزنامه اصلاح‌طلبی بود که ظرف ۸ ماه بسته می‌شد.



مسئولانش ابتدا جامعه و سپس توس را منتشر کردند و حالا هر سه بسته شده‌اند.

برنده آن هفته تاریخی ناآرامی دانشجویی که بود؟ دانشجویان آنهم در بلند مدت برنده نبودند اصلاح‌طلبان و برنامه اصلاحات هم همین‌طور.

البته بروز خشونت هنگامی که دانشجویان کنترل بر تظاهرات را از دست دادند تنها یک دستاویز بود و محافظه‌کاران برای سرکوب اصلاحات به آن نیاز مبرم داشتند. در پایان ناآرامی‌ها از توان جنبش دانشجویی در تأثیرگذاری بر نظام، دست کم در کوتاه مدت کاسته شد.

اعتراض‌ها وضعیت بی‌ثبات اصلاحات را به خوبی نشان داد درست است که ۷۰ درصد مردم ایران با رأی به خاتمی خواهان تحول و تغییر بودند اما آنها وسایل ایجاد تحول را در اختیار نداشتند. خاتمی به فوتبالیست‌هایی که مسابقات جام جهانی راه یافته بودند گفت "من و شما هر دو در یک قایق هستیم اما شما بهتر توانسته‌اید رضایت مردم را جلب کنید. من که هنوز راه درازی پیش رو دارم." (۴۹)

ناآرامی دانشجویان در اعتراض به محدود شدن مطبوعات نشان داد که اگر محافظه‌کاران همه ابزارهای سیاسی را از اصلاح‌طلبان بگیرند چه آینده‌ای در انتظار خواهد بود.

در نهایت، سرسختی محافظه‌کاران موجب شد در این مرحله بازی را ببرند اما در بلند مدت و در مبارزه‌ای که ایران پیش رو داشت، برنده شدن آنها نامحتمل به نظر می‌آید.

بازنده واقعی جامعه ایران بود. در کشوری عمیقاً دستخوش دو پارگی که یک طرف مردم، محبوبیت و بینش را دارد، و طرف دیگر ابزارهای قدرت را کنترل می‌کند، بدون سازش. بدون تحول، ایران هر چه بیشتر به سوی انفجار پیش می‌رفت.

در بیستمین سالگرد انقلاب، دنج‌ترین جای تازه برای جوانان تهرانی پیتزا فروشی‌ای در خیابان افریقا بود. یکی از سرزنده‌ترین مکان‌های تهران در

روزهای پنج‌شنبه و جمعه است.

علی، نوجوان بلند قد و دوستش رامین از مشتریان پیتزا فروشی اند علی می‌گوید: "پیتزای اینجا از جاهای دیگر خیلی بهتر است اما من فقط به این خاطر اینجا نمی‌آیم. آخرین بار بسیجی‌ها آمدند و هر کس را در خیابان بود سوار مینی‌بوس کردند و بردند. همه‌مان را وادار کردند کف مینی‌بوس بنشینیم و اجازه ندارند به پدر و مادرهایمان تلفن بزنیم. بعد هم وادارمان کردند تعهد بدهیم که دیگر به اینجا نخواهیم آمد. بعد از چند ساعت اجازه دادند به خانه‌هایمان تلفن بزنیم. روز بعد به جایی مثل دادگاه برده شدیم و باز تعهدنامه امضا کردیم که تکرار نخواهد شد. پدر و مادرها جریمه را پرداخت کردند." می‌پرسم چند وقت پیش؟ "ماه قبل" و اگر باز دستگیر شوید چه؟ علی می‌گوید: "این بار شلاق‌مان می‌زنند."

دخترها دسته دسته در فاصله پیتزایی و اتومبیل‌ها در رفت و آمد بودند مثل اینکه تازه دارند می‌آیند یا از رستوران خارج می‌شوند چند دختر که لباس‌شان با معیارهای ایران، جسورانه بود، داخل رستوران شدند. روسری‌هایشان بالا بود موهای سرشان پیدا و شلوار جین تنگ از پشت روپوش‌ها پیدا بود. مچ پا و قوزک‌ها هم بدون پوشش و در معرض دید. پسرهای جوان اغلب دوروبر اتومبیل‌ها می‌چرخیدند. چند دقیقه بعد یک اتومبیل سفید ساخت کره وارد کوچه شد و به سرعت دور زد و به طرف ما آمد.

از علی می‌پرسم آیا پوشیدن شلوار جین و بلوز آدیداس به آنهمه خطر و دردسرش می‌ارزد. می‌گوید: "گاهی دخترها را می‌بینم. گاهی آدم می‌خواهد دختری را راضی کند که او را سوار کند و تا خانه‌اش برساند. بیشتر مواقع تیرمان به سنگ می‌خورد ولی بعضی وقت‌ها از دختری شماره تلفنی می‌گیریم و تلفنی با او حرف می‌زنیم."

یکی از مشغله‌های بزرگ جوانان ایرانی دسترسی به یک شماره تلفن است. همه تلاش‌شان را می‌کنند این کم‌خطرترین راه صحبت با دخترهاست و در دومین دهه انقلاب به یک معضل مزمن تبدیل شده است. شماره‌ها را

تصادفی می‌گیرند تا یکی درست از آب درآید. در ۹ ماهه اول سال ۱۹۹۸ حدود ۵۶ هزار تلفن این طوری را تنها مقام‌های تهران ثبت کرده‌اند و این مقام‌ها می‌گویند این تنها جزیی از همهٔ تلفن‌های مزاحمی است که انجام می‌شود.

روزنامه‌ها مزاحمت تلفنی را عملی غیراخلاقی قلمداد می‌کنند. قدس نوشت "تلفن اگر درست از آن استفاده نشود، به ابزار نقض ارزش‌های مقدس جامعه تبدیل می‌شود. الکساندر گراهام بل هرگز فکر نمی‌کرد اختراع بزرگ او روزی موجب مزاحمت دیگران خواهد شد. این نوعی ساده‌خویی است. مزاحمان تلفنی آدم‌هایی از نظر روانی بیمارند." (۵۰)

مجلس هم برای جلوگیری از مزاحمت‌های تلفنی قوانینی وضع کرد. ابتدا به مزاحم تلفنی هشدار داده می‌شود و بعد تلفن او برای مدتی قطع می‌شود. در سال ۱۹۹۸ تنها در تهران ۴ هزار خط تلفنی مزاحمان قطع شد. مجلس بعداً مجازات زندان ۶ ماهه را هم برای مزاحمان تلفنی مقرر کرد.

اما قانون تأثیر چندانی در این زمینه و رفع مشکل نداشت. جوانان ایرانی که احتیاط‌کاری بزرگترها را نداشتند هم سنت‌ها و هم قوانین مجلس را نادیده گرفتند.

در طول دههٔ ۱۹۹۰ داستان‌هایی دربارهٔ نادیده گرفته شدن موانع ارتباط پسر و دختر از سوی جوانان تهرانی به گوش می‌رسید. پسر و دخترها در پارک‌ها با هم قدم می‌زدند. قرار پیک‌نیک‌های جداگانه را می‌گذاشتند اما نزدیک هم بساط‌ها را پهن می‌کردند. در مراکز فروش و فروشگاه‌ها پسران در عبور از کنار دخترها در خواست شماره تلفن و قرار دیدارهای دیگر را می‌گذاشتند و در رستوران‌ها با هم تماس می‌گرفتند، هر چند برای پسر و دختر، طبقه‌های مجزایی در نظر گرفته شده است. جوانان ایرانی به خوبی نشان داده‌اند که در پیدا کردن راه‌های ارتباط‌گیری و معاشرت پسر و دختر، ابتکار دارند. وقتی بسیجی‌ها در دامنه‌های البرز در پیست اسکی مخصوص دختران به تجسس دربارهٔ ۸ دختر اسکی‌باز می‌پردازند معلوم می‌شود ۴

نفرشان پسرند که لباس زنانه پوشیده‌اند.

چالش جسورانه جوانان با روال جاری موجب تغییر رفتارهای عمومی نیز شده است. این چالش از چه ظرفیت انفجاری برخوردار است؟ وقتی فوتبال ایران به جام جهانی ۱۹۹۸ راه یافت و در بازی نهایی تیم استرالیا را شکست داد، جشن و شادی مردم در خیابان‌های ایران به گونه‌ای بود که ورود آیت‌اله خمینی از تبعید را به یاد می‌آورد.

شور جوانان، میلیون‌ها نفر را از خانه، محل کسب و کار و فروشگاه‌ها به خیابان‌ها ریخت تا همگی در یک شادی خودجوش و ملی شرکت کنند. از اتومبیل‌ها موسیقی پخش می‌شد و جوانان به آهنگ آن در خیابان‌ها می‌رقصیدند. روسری دخترها از سرشان افتاده بود. سراسر آن شب در خیابان‌ها شادی و پایکوبی بود. کسی جرأت نکرد آنها را متوقف کند. حتی سربازان جوان هم در جشن شرکت داشتند.

این خود قدرت جوانان را در جامعه ایران تقویت و تثبیت کرد. قهرمانان فوتبال موقعیتی همتای رئیس‌جمهور خاتمی پیدا کردند محبوبیت‌شان از همه حکومتیان و غیرحکومتیان بالاتر رفت. ایران، حالا قهرمانان جدیدی داشت.

در جریان مسابقه تیم فوتبال ایران با آمریکا در فرانسه هم همین وضع تکرار شد. وقتی تیم ایران ۲ بر ۱ تیم آمریکا را شکست داد، دولت کوشید با اقدام‌های پیشگیرانه مانع تکرار رویدادهای قبلی شود اما بی‌فایده بود. به وقت ایران، مسابقه نیمه شب بود اما بعد از پایان مسابقه جوانان ایرانی به خیابان‌ها ریختند. (۵۱)

“انقلاب فوتبال” نامی بود که به این رویداد داده شد. غرور ملی آن‌چنان بالا بود که دولت دیگر قادر به کنترل یا دخل و تصرف در آن نبود.

چرا جوانان تا بدین اندازه چالشگر بودند؟ چون انگیزه و مشوقی برای اطاعت نداشتند یا اگر هم داشتند بسیار ناچیز بود. مشوق‌های موجود هم به دور از دسترس انبوه جوانان قرار داشت.

سال‌های سال فروشگاه ۵ طبقه قدس در خیابان ولی‌عصر یک ملاک برای

ارزیابی اقتصاد تهران بود. طی دوره سخت جنگ، در غرفه‌های مواد غذایی فروشگاه جز چای، برنج، کچاپ، پنیر و چیزی به نام گوشت، عرضه نمی‌شد. حتی مواد جیره‌بندی شده کمیاب بود. در غرفه‌های لباس، وسایل خانه، اسباب بازی، کتاب، صنایع دستی، چمدان و امثال آن اجناس تا حدی عرضه می‌شد اما تنوع چندانی نداشت.

بعد از جنگ و در پاسخ به نیاز مصرف‌کننده، فروشگاه قدس هم رونقی گرفت. در آغاز سومین دهه انقلاب تقریباً اجناس آن همان‌هایی بود که در سایر فروشگاه‌های جهان یافت می‌شد. ماسک قهرمانان کارتون خانواده سیمسون در فروشگاه به فراوانی یافت می‌شد. دختر فروشنده به من گفت "بچه‌ها اینها را دوست دارند همین‌طور لاک پشت‌های نینجا و بازی‌های تلوزیونی." غرفه لوازم آرایش و غرفه مواد غذایی در طبقه همکف هم همین وضع را داشت. این تنوع و فراوانی اجناس و کالاهای باب سلیقه ایرانیان، امری مشابه با سایر نقاط جهان بود. ضمن اینکه انتظارات مردم ایران را هم به نمایش می‌گذاشت. اما واقعیت اقتصادی چیز دیگری بود.

دو دهه بعد از انقلاب، ایران با اعداد و ارقام تکان‌دهنده‌ای دست به گریبان بود. جمعیت از انقلاب به بعد دو برابر شده اما درآمد نفت به  $\frac{۲}{۳}$  کاهش یافته. نفت بشکه‌ای ۳۵ دلار در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) در سال ۱۹۹۹ بشکه‌ای ۱۰ دلار بود و ۸۰ درصد صادرات ایران هم نفت است.

اما صرف‌نظر از مشکل بودجه، جمهوری اسلامی مشکلات دیگری هم داشت. ارزش پول رایج، مدام در برابر دلار کاهش پیدا می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ هر دلار ۶۷ ریال و در سال ۱۹۹۹ هر دلار ۸۰۰۰ ریال بود. مردم البته با ریال معامله می‌کردند اما قیمت‌ها با دلار محاسبه می‌شد. به ادعای دولت در سال ۱۹۹۸ نرخ تورم ۲۴ درصد بوده اما منابع دیپلماتیک تا ۴۰ درصد هم برآورد کرده‌اند. (۵۲)

حقوق یک کارمند به طور متوسط کفاف غذا و اجاره خانه را نمی‌داد. (۵۳) چشم‌انداز اشتغال تیره بود. نرخ رسمی بیکاری ۱۰ درصد و نرخ غیر رسمی

آن ۲۵ درصد اعلام شده و میلیون‌ها بیکار یا درگیر بیکاری پنهان، هر کس نیاز به دو یا سه شغل داشت تا هزینه زندگی را تأمین کند. حقوق ماهانه استاد دانشگاه به طور متوسط ۱۰۰ دلار در ماه بود و ناچار بودند تدریس خصوصی بکنند یا برای وزارتخانه‌ها طرح‌های پژوهشی به اجرا درآورند یا به سرمایه‌دارها مشاوره بدهند.

معلم جوانی را می‌شناختم که هر وقت کار ترجمه آزاد گیر می‌آورد مرخصی درمانی می‌گرفت. و در خانه می‌ماند تا کار را انجام دهد. او در خانه پدر و مادرش زندگی می‌کرد. حقوق آموزگاران کمتر از ۲۵ دلار در ماه بود و بسیاری از آنها پیش از پایان ساعت اداری، مدرسه را ترک می‌کردند یا مرخصی استعلاجی می‌گرفتند تا به شغل دوم و سومشان برسند و در ادارات دولتی، کارخانه‌ها، فروشگاه‌ها به کار تولیدی یا خدماتی پردازند.

حتی مقام‌های بالای دولتی چند شغله بودند. نمایندگان مجلس در مدرسه‌ها، مؤسسه‌های اقتصادی، روزنامه‌ها، یا مسجدها کار دومی داشتند. چند وزیر به عنوان رئیس مؤسسه‌ها یا انجمن‌ها نیز انجام وظیفه می‌کردند. مجلس در سال ۱۹۹۵ قانونی را به تصویب رساند که اعضای دولت را از داشتن بیش از یک مقام رسمی ممنوع کرد. اما روال پیشین به رغم قانون همچنان ادامه دارد.

مشکل آدم‌های چند شغله گاه مسأله‌ساز می‌شود. در سال ۱۹۹۳ که یک هواپیمای مسافربری هما با ۱۳۲ مسافر سقوط کرد و مطبوعات تهران ضمن درج مطالبی یادآور شدند که مسئول برج کنترل فرودگاه علاوه بر آن شغل، راننده تاکسی بوده و نتوانسته درست وظیفه‌اش را انجام بدهد.

دولت برای سوخت، نان، دارو و مواد غذایی دیگر، یارانه می‌پردازد. طرحی که در اصل برای کمک به محرومان در نظر گرفته شده و با دو برابر شدن جمعیت، رقم بالایی از بودجه دولت - ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ - صرف این کار می‌شود در همان سال در آمد نفت ۱۲ میلیارد دلار بوده است. (۵۴)